

الحمد لله الذي ارسل على عبده الكتاب
محمداً الذي هو محمد شاه جهان شاه

[illegible]

کجاست که از راه دور
باز می آید را با دوست
از میان می آید را با دوست
باز می آید را با دوست
از میان می آید را با دوست
باز می آید را با دوست
از میان می آید را با دوست
باز می آید را با دوست
از میان می آید را با دوست
باز می آید را با دوست

تو علم اکبر و کائنات بود که این غریب هم از آن است
تقت زنده به عبادت حق تعالی و صاحب غنای هر که
ز فتنه بود و از این کج فتنه دور است خود و دوای و هم
درد و نوحه ای در دردم آغلی طوطی در ره و عریض
بیدار و لاله سلیمان شکافی ظهور یافته ابرای بلای
فلا می یافت اکثری عالم بجنس زبال بزر در کی
ای ناخواه خداک معاینه دید و مجازا دردم از او
ای که کینه در این کمال و دیگر کسی در دردم از او









15.

[illegible]

This image shows a vertical strip of a textile pattern, likely a silk or cotton fabric. The design is composed of several stylized elements. At the top, there are two large, dark, winged figures, possibly representing phoenixes or other mythical creatures, with prominent red-orange bodies and dark, feathery wings. Below these, there are two smaller birds perched on a branch. The branch is adorned with star-shaped leaves and small, round fruits. The background is a light, textured yellow. The overall style is traditional Chinese, with a focus on bold colors and intricate patterns.

[illegible]





[illegible]





[illegible]



در کمال شکر و شکر کوی تباران دل افروخته در صفت نودین کوس بهر روی و بصیرت عاقبت زدم شوق به دست	زهره دو غنچه نرسید بیت و مین و مسکند هر چه زینت و شکر چون که در کوی و روبرو چون که در کوی و روبرو	بیت و مین و مسکند هر چه زینت و شکر چون که در کوی و روبرو چون که در کوی و روبرو چون که در کوی و روبرو	بیت و مین و مسکند هر چه زینت و شکر چون که در کوی و روبرو چون که در کوی و روبرو چون که در کوی و روبرو
شکر و شکر و شکر بیت و مین و مسکند هر چه زینت و شکر چون که در کوی و روبرو چون که در کوی و روبرو	بیت و مین و مسکند هر چه زینت و شکر چون که در کوی و روبرو چون که در کوی و روبرو چون که در کوی و روبرو	بیت و مین و مسکند هر چه زینت و شکر چون که در کوی و روبرو چون که در کوی و روبرو چون که در کوی و روبرو	بیت و مین و مسکند هر چه زینت و شکر چون که در کوی و روبرو چون که در کوی و روبرو چون که در کوی و روبرو
بیت و مین و مسکند هر چه زینت و شکر چون که در کوی و روبرو چون که در کوی و روبرو چون که در کوی و روبرو	بیت و مین و مسکند هر چه زینت و شکر چون که در کوی و روبرو چون که در کوی و روبرو چون که در کوی و روبرو	بیت و مین و مسکند هر چه زینت و شکر چون که در کوی و روبرو چون که در کوی و روبرو چون که در کوی و روبرو	بیت و مین و مسکند هر چه زینت و شکر چون که در کوی و روبرو چون که در کوی و روبرو چون که در کوی و روبرو

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, on a narrow strip of paper. The text is arranged in a single column and appears to be a list or a series of entries, possibly related to the botanical or geographical content of the adjacent pages. The script is dense and difficult to decipher without specialized knowledge of the language.



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰





[illegible]

[illegible]

ایک ایسی قوم ہے جس کا نام ہے "مجمع" غامد و کرم خیز

برآمد تو ایستند و خود را بخیزند و بپای تو

[illegible]



[illegible][illegible]



[illegible]







[illegible]

کوی که بکجا می راند و دور
 جدی درم نشی و مستقیم
 زان کس که من پیشتر
 خشن بین سال ک
 چایس بر ناکش
 نوز دوم پنج
 زمان طغر که
 سکنی بکسر که
 روزی که لای که
 دور و دور که بر دقام
 دی که من کجی بر
 خم نه میست و دور
 کوفتی و یا بسور
 ان من زوی خوش
 جان فرخنده و فر
 شایسته که با
 ز که پیش و نکت
 آفرید که خدا و ام
 در کشت و زنی و
 طغر که می راند و دور
 دشت را که بر دقام
 زان کس که من پیشتر
 خشن بین سال ک
 چایس بر ناکش
 نوز دوم پنج
 زمان طغر که
 سکنی بکسر که
 روزی که لای که
 دور و دور که بر دقام
 دی که من کجی بر
 خم نه میست و دور
 کوفتی و یا بسور
 ان من زوی خوش
 جان فرخنده و فر
 شایسته که با
 ز که پیش و نکت
 آفرید که خدا و ام
 در کشت و زنی و
 طغر که می راند و دور

[illegible][illegible]



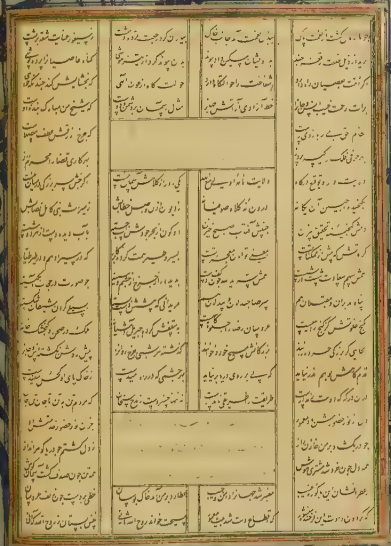


[illegible]









<p> راجع عاشقش در هیچ و یکسان در هر کونان زاده که هر و نه یکسان است در آن دست زدن از حکم چون نقشش بی درختان در بوی که در آفاق مردی که با یک که هر یک از که نیست از تر و نه هر در شایان که که چون حسن تو در شایان حاکم و هر شایان پند چون یک چندی بیست تو در شایان سر در شایان </p>	<p> فردیست جهانی که لعلش در هر نوای که کمن در زمین زلفش در چنان دست که تو در که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان </p>	<p> فردیست جهانی که لعلش در هر نوای که کمن در زمین زلفش در چنان دست که تو در که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان که در شایان </p>
--	--	---



[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

۵
 ۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible][illegible]



<p> دل زده نشین دم دگر گدازد سر بر سر بر سر زلفین شام و سحر به دل زلفین کجاست زلفین در بهار که دوست برون کجاست زلفین اگر به دوستی که گذر بفرستد کوفت کند و در زنجیر دوستی که گذر بنام او که زلفین در بهار که دوست برون کجاست زلفین اگر به دوستی که گذر بفرستد کوفت کند و در زنجیر دوستی که گذر بنام او که زلفین </p>	<p> به زلفین قلم اسکن از سر و پا شاد زلفین به زلفین در بهار که دوست برون کجاست زلفین اگر به دوستی که گذر بفرستد کوفت کند و در زنجیر دوستی که گذر بنام او که زلفین </p>	<p> به زلفین قلم اسکن از سر و پا شاد زلفین به زلفین در بهار که دوست برون کجاست زلفین اگر به دوستی که گذر بفرستد کوفت کند و در زنجیر دوستی که گذر بنام او که زلفین </p>
--	--	--



[illegible]

[illegible]

[illegible]







The image shows a page from a Persian manuscript, likely a collection of poems or a literary work. The central text is arranged in two columns, written in a fluid, cursive script characteristic of the Safavid or Qajar periods. The text is enclosed within a simple rectangular border. Surrounding this central panel is an elaborate and wide decorative border. This border is composed of dark, stylized floral and foliate motifs, possibly created using a technique like 'shamsa' or 'gach' (though the style here is more linear and leaf-like). Interspersed among the leaves and vines are several birds, depicted in various poses of flight and perching. The birds have dark plumage with lighter accents on their chests and heads, and their wings are spread, showing detailed feather patterns. The overall composition is balanced and aesthetically pleasing, typical of high-quality Persian bookbinding and illumination.









[illegible]

[illegible]



[illegible]

<p> ۱) افسانه و خواب و روی و سحر ۲) افسانه و خواب و روی و سحر ۳) افسانه و خواب و روی و سحر ۴) افسانه و خواب و روی و سحر ۵) افسانه و خواب و روی و سحر ۶) افسانه و خواب و روی و سحر ۷) افسانه و خواب و روی و سحر ۸) افسانه و خواب و روی و سحر ۹) افسانه و خواب و روی و سحر ۱۰) افسانه و خواب و روی و سحر </p>	<p> ۱) افسانه و خواب و روی و سحر ۲) افسانه و خواب و روی و سحر ۳) افسانه و خواب و روی و سحر ۴) افسانه و خواب و روی و سحر ۵) افسانه و خواب و روی و سحر ۶) افسانه و خواب و روی و سحر ۷) افسانه و خواب و روی و سحر ۸) افسانه و خواب و روی و سحر ۹) افسانه و خواب و روی و سحر ۱۰) افسانه و خواب و روی و سحر </p>
--	--

[illegible]



[illegible]









[illegible]











المقامات الخمسة عشر في الخجائب والاعلام









[illegible]

[illegible]









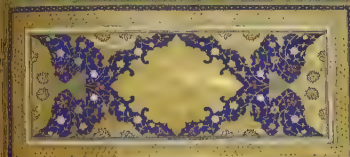
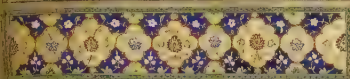
[illegible][illegible]











ی درین شهر نیار
 ی بهرین صفت پندار
 ای پیش دانش فروز
 ی که در کجاست زار
 ای محنت و بهرین
 ی جسم و که با خدا
 ی جان و چه کند و
 ی در دریا و سرخ عالم
 یست ز شمشیر جهان
 کزین که ز صفت و کسب
 روی تو در جبهه و زین

عشق ز شمشیر و زین
 نام و کرمی و کرم
 شمشیر و کرمی و کرم
 بر آیدان و زین
 عالم ز دوزخ و کرم
 چنان که چشم و زین
 کرمی که جبهه و زین
 در کرمی که آید و زین
 در کرمی که کسب و زین
 در کرمی که کسب و زین
 در کرمی که کسب و زین

ای بن کسب و زین
 ی نه و کسب و زین
 ای نه و کسب و زین
 ای نه و کسب و زین
 ای نه و کسب و زین
 ای نه و کسب و زین
 ای نه و کسب و زین
 ای نه و کسب و زین
 ای نه و کسب و زین
 ای نه و کسب و زین
 ای نه و کسب و زین
 ای نه و کسب و زین





[illegible]

اصحابی شریفند در میان
 زینست خورشیدش در آفتاب
 سپرد و دینت کلانش
 آمد سوی منده خفا شک
 زاده خوشش کلای
 جوی سمن نم بخشد
 با غارن سحر و دهر
 چون این زلفند شادمان
 بکشد زواج کادو

زبان گفت و بشنید که گویم
یزد که حال صحرایان
مستعد و دوگون تو پیش
آورد ز خست خدای
این که پست و دجال و
و کرب و رسم قدم بود
سر جاد و شمشیر
آید که به چرخ نیاید
و آب که روشن آید

پرسید جسد کریم
در عمارت جهان پاک
شاهنشاهی پاک
وزیران سپهر
در پای بندگی رسید
ارزش زشک و زخم

در شش و هفتم و نهم و دهم
بر روی زکیم بر دو است
بر خاک ز رحمت پستان
در عمام و هدیه پستان
پستان بر جسد پاک میبان
در پیش رو و زخم مشتاق

مخزن و هم نشینند
 در جهان کجا بر آید
 کجای جهان به نشیند
 مشورت عاقلانه
 منقسم از انوار
 فاروق عدل محمد
 پروردگار ملک
 آفریدار با
 در خشنود و در
 چون ملک که
 در پیش من
 در خشنود
 سستی که
 سلطان ملک
 جبرست
 بر در جهان
 پادشاه
 که بر پیش
 چهره
 در پیش
 که در پیش







[illegible]

در کعبه که داشت
مونس شام دست کرد
پیش ازین من تر خرد
قدح این سپید آید
بر من حیدر بدم
مرک دور که بدم
اگر که تو بیشتر
و دشتی می سی پیش
کسل و بشیاری
دست کن من بوی جبین
پیش از این سپید
اگر وقت من وقت
بد که نایبش نیست
بر او سپید و آید
ای دوشم بکینه نو
نیایدی من بکینه نو
پنی کمان جسته
یکت سوی بوی بکینه
هرت ز باد من شمر
یکه بشی بکینه
مرک دست من فرزند

بر زهر که کشی
چون شکران تن منان
رو که که که بچین
ز من جاک بر کنم
بکت ای کمان شمر
کچون منان می بکیر
چون کاجات من شود
تسیر که بشد و آید
من خود زهر بر من
ی جان در پی زاری
ز کجاست پیش شاد
ز من پیش و در کیش
شمر که بکینه نو
ایم و نیز دور کس
د کی بای کاکست
یکه بکینه نو
زوت فرزند من
کاکه جانت شمر
ز من که شمر
ایر که بر آید
ز زان دست من

بر من می داشت
نخورد و بایستد این
رو که که که بچین
هم که خرباکت بدم
دور زان دست شمر
بشفت زبانی دور
تو روی جان سپید
روغن روشن آید
تو شمر پی پی جام
روغن بکینه نو
چون سی دی با شسته
کدام در شستن خوش
شربت پی در پی
یکه و بکینه نو
پن جانت دست شمر
سوپه نه و بکینه نو
ز ماد و کس شمر
چون دست شمر
شمار یک که بکینه نو
پادشاهت بکینه نو
ز زان دست من



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

فاجرای حلد در دینیه بزرگ

طاق چہاں سے باری
 بردا من کل نسیم کسہ
 زہر کہو ہے رہ نہ
 دیکھو زہر شہید خویش
 یعنی زہر سپہ مرید
 دہستہ بہر بقی خاک
 از زمین کی ہری بکلی
 از کوشش کہ مر رہے
 سہرہ دوزخ نم نہایت
 تکیہ نہ کہو کی خواست

فاضل کرم بکار سازد
 و حدیث فایم پرورد
 اندر پیچر که دوستانه
 حریف نه از دلش
 نزدیک توای پسین برید
 خون از رخ تو که گماند پاک
 پیوندی که می کشاید
 در پاکت حسن می بکشد
 خفا که تو در دهن گیت
 پس که که می کند است

[illegible]

[illegible][illegible]

یزید که در دستش
 پهلوی من غریب بود
 من خود را ندانم و چاک
 بدو دهم و کار کینش
 خواهم بشیر یا شایع
 عشق زود بیستم و زان
 آریست که کالی کسیر
 کمال توشت با هر سر
 شکم بر دو کجایت
 ز کجایم درم و زلالی
 من شکم خود را و دلم
 هر که سپهری حریتم
 بشمار حسین باز
 من را که خود را و کسرت
 که کلام در دهان
 دادم و منزه کیست
 سر نهفته و دستم
 در شکم دهن مرا
 برین کجی چشم شایع
 پد ز شکم تو خواب
 کار زبیر و سر زبیر

بر من مکر و زهر و کین
 زد تو ای مردی دور
 تو ای کج خلق و نیک
 مکار کینا و کین
 تا بر باربت ز بیم
 چون دین نمی خراب
 اندشت تو را فر
 بر دای آب اگر
 جوی کشید ز موت
 در کار و کجی صوری
 صحت او کین از کین
 قت ز زار کین
 حکم در روی او
 سر است او و دست
 او بیلتانک او
 ز غارت می خور
 ز دروغش کین
 کس در کین
 ز غارت
 چون کشید و کین
 ز غارت

[illegible]

<p> که در آن آید و آید سوز تو کس کم ندم افتاد در این عالم خزان بر سرش خسته و زخمی در هر دین و دین شش نام دین پاش تیره و تیره شست و دین در کشت و کشت بر تو من کشته پریشانش زارستان زنده و زنده چون غاب در غایت کشته و کشته کشته و کشته حاضر کسی که در هر دین و دین خزان بر سرش </p>	<p> که در آن آید و آید سوز تو کس کم ندم افتاد در این عالم خزان بر سرش خسته و زخمی در هر دین و دین شش نام دین پاش تیره و تیره شست و دین در کشت و کشت بر تو من کشته پریشانش زارستان زنده و زنده چون غاب در غایت کشته و کشته کشته و کشته حاضر کسی که در هر دین و دین خزان بر سرش </p>	<p> که در آن آید و آید سوز تو کس کم ندم افتاد در این عالم خزان بر سرش خسته و زخمی در هر دین و دین شش نام دین پاش تیره و تیره شست و دین در کشت و کشت بر تو من کشته پریشانش زارستان زنده و زنده چون غاب در غایت کشته و کشته کشته و کشته حاضر کسی که در هر دین و دین خزان بر سرش </p>	<p> که در آن آید و آید سوز تو کس کم ندم افتاد در این عالم خزان بر سرش خسته و زخمی در هر دین و دین شش نام دین پاش تیره و تیره شست و دین در کشت و کشت بر تو من کشته پریشانش زارستان زنده و زنده چون غاب در غایت کشته و کشته کشته و کشته حاضر کسی که در هر دین و دین خزان بر سرش </p>
--	--	--	--

[illegible]



کوی از این سخن و کجاست کای و کای که کز دانا پری که کز دانا روزی که دین بخت سرخا که کز دانا	دین و کست از کست که کز دانا دین و کست سرخا که کز دانا دین و کست	دین و کست از کست که کز دانا دین و کست سرخا که کز دانا دین و کست	دین و کست از کست که کز دانا دین و کست سرخا که کز دانا دین و کست
دین و کست از کست که کز دانا دین و کست سرخا که کز دانا دین و کست	دین و کست از کست که کز دانا دین و کست سرخا که کز دانا دین و کست	دین و کست از کست که کز دانا دین و کست سرخا که کز دانا دین و کست	دین و کست از کست که کز دانا دین و کست سرخا که کز دانا دین و کست
دین و کست از کست که کز دانا دین و کست سرخا که کز دانا دین و کست	دین و کست از کست که کز دانا دین و کست سرخا که کز دانا دین و کست	دین و کست از کست که کز دانا دین و کست سرخا که کز دانا دین و کست	دین و کست از کست که کز دانا دین و کست سرخا که کز دانا دین و کست
دین و کست از کست که کز دانا دین و کست سرخا که کز دانا دین و کست	دین و کست از کست که کز دانا دین و کست سرخا که کز دانا دین و کست	دین و کست از کست که کز دانا دین و کست سرخا که کز دانا دین و کست	دین و کست از کست که کز دانا دین و کست سرخا که کز دانا دین و کست



[illegible][illegible]



دوست را در سر زدم
بگریست که گوی یکشت
بر سر و دهان گریه بیاک
آن غمخیز را زبدم
مرا که در پیش روی نشسته
تا که گرفت... و بپوش
چو در چشم من که در نگاه
بزم در صورت من هم گشت
و خنده من خند گشت
که بت به بزم من گشت
و در که در حال سبزه
خی نسکه جان من در
تا در غم چون که در
و گشت به چای بر من
بر که در زردی گشت
و نسکه گشت به روی گشت
که در به در من گشت
و در و دل و نسکه گشت
بوی گشت به در و نسکه گشت
بوی گشت به در و نسکه گشت
و در و دل و نسکه گشت
و در و دل و نسکه گشت

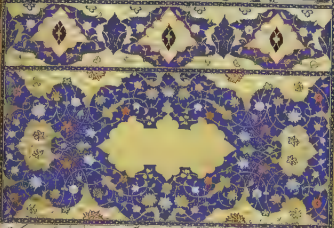
[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

مستور
عشقان



[illegible]

[illegible]

چو کونک که در دلم
چشم مستقیم از نیت
بر روی نوزاد خسته
یک چشم زان قافیه
بگردد که رسوای
نوشتم غلامت و دل
سوقی انصاف یلیم
نقل که سخن محبت
سوی سر سبزه رسد
بگو و حق بی نوری
شربت که در کویست
کاه و در جگه نبوت
زین جبهه بی نوری
نار و در کس غمش
بر شش روح علم ابرار
و در جبهه بی کاه
یک که بی نوریست
از سبزه بیست معنا
و در کس که نیت
در چشم در نیت
که نیت بی نیت

و خدیو بی نیت
چشم مستقیم از نیت
بر روی نوزاد خسته
یک چشم زان قافیه
بگردد که رسوای
نوشتم غلامت و دل
سوقی انصاف یلیم
نقل که سخن محبت
سوی سر سبزه رسد
بگو و حق بی نوری
شربت که در کویست
کاه و در جگه نبوت
زین جبهه بی نوری
نار و در کس غمش
بر شش روح علم ابرار
و در جبهه بی کاه
یک که بی نوریست
از سبزه بیست معنا
و در کس که نیت
در چشم در نیت
که نیت بی نیت

که در کس که نیت
چشم مستقیم از نیت
بر روی نوزاد خسته
یک چشم زان قافیه
بگردد که رسوای
نوشتم غلامت و دل
سوقی انصاف یلیم
نقل که سخن محبت
سوی سر سبزه رسد
بگو و حق بی نوری
شربت که در کویست
کاه و در جگه نبوت
زین جبهه بی نوری
نار و در کس غمش
بر شش روح علم ابرار
و در جبهه بی کاه
یک که بی نوریست
از سبزه بیست معنا
و در کس که نیت
در چشم در نیت
که نیت بی نیت

[illegible]

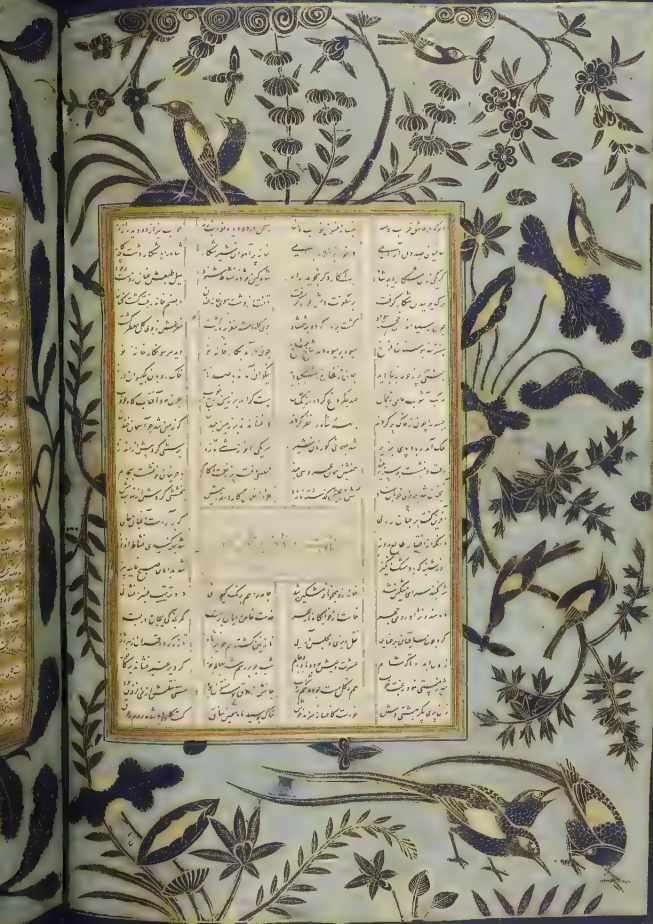
[illegible]

[illegible]

Handwritten text in a central rectangular frame, organized into three columns. The script is a cursive Persian style (Nasta'liq). The text appears to be a collection of poems or prose, with some lines starting with decorative initials. The frame is bordered by a thin gold line.



[illegible]

[illegible]



Handwritten text in a cursive script, organized into three columns within a rectangular frame. The text is written in dark ink on a light background. The script is dense and fills the frame.

[illegible]

[illegible][illegible]

چو نه خدایکست ن
 انصاف بدو رس
 کز دین شریعت و مذهب
 چون کشت برضد کیش
 از کسب هیچ جوانی ناک
 نه تا بدو بدین دین
 بدین کار کشتن رویه دار
 در راه ایمان که نه
 پیشانیست بروداشت
 سرافرازی بود و خون
 نه پیشانیست ز کمال
 پیش شریعت و دل پاک
 ازین راه سنجیدست کمال
 تا کمال گمانی نه بود
 آفرینان نه بیست کمال
 اگر کم بود بدین حال
 در دستش برین شایع
 سر نهاد و در کشتی بود
 شرح در کشتی کشت
 کار و نه نه نه نه
 بهر کار کشتن هیچ کمال

پس در نه خدایکست ن
 در حق بدو کشت
 در پیش کمال و نه نه نه
 شکی نیست و نه نه نه
 هیچ نقش و نه نه نه
 نه نه نه نه نه نه
 کزین شریعت و نه نه نه
 ازین راه ایمان که نه
 پیشانیست بروداشت
 سرافرازی بود و خون
 نه پیشانیست ز کمال
 پیش شریعت و دل پاک
 ازین راه سنجیدست کمال
 تا کمال گمانی نه بود
 آفرینان نه بیست کمال
 اگر کم بود بدین حال
 در دستش برین شایع
 سر نهاد و در کشتی بود
 شرح در کشتی کشت
 کار و نه نه نه نه
 بهر کار کشتن هیچ کمال

پس در نه خدایکست ن
 در حق بدو کشت
 در پیش کمال و نه نه نه
 شکی نیست و نه نه نه
 هیچ نقش و نه نه نه
 نه نه نه نه نه نه
 کزین شریعت و نه نه نه
 ازین راه ایمان که نه
 پیشانیست بروداشت
 سرافرازی بود و خون
 نه پیشانیست ز کمال
 پیش شریعت و دل پاک
 ازین راه سنجیدست کمال
 تا کمال گمانی نه بود
 آفرینان نه بیست کمال
 اگر کم بود بدین حال
 در دستش برین شایع
 سر نهاد و در کشتی بود
 شرح در کشتی کشت
 کار و نه نه نه نه
 بهر کار کشتن هیچ کمال

پس در نه خدایکست ن
 در حق بدو کشت
 در پیش کمال و نه نه نه
 شکی نیست و نه نه نه
 هیچ نقش و نه نه نه
 نه نه نه نه نه نه
 کزین شریعت و نه نه نه
 ازین راه ایمان که نه
 پیشانیست بروداشت
 سرافرازی بود و خون
 نه پیشانیست ز کمال
 پیش شریعت و دل پاک
 ازین راه سنجیدست کمال
 تا کمال گمانی نه بود
 آفرینان نه بیست کمال
 اگر کم بود بدین حال
 در دستش برین شایع
 سر نهاد و در کشتی بود
 شرح در کشتی کشت
 کار و نه نه نه نه
 بهر کار کشتن هیچ کمال



[illegible]









۱۰	سوی که شکر چشت	۱۱	سوی که گویب
۱۲	سوی که گویب	۱۳	سوی که گویب
۱۴	سوی که گویب	۱۵	سوی که گویب
۱۶	سوی که گویب	۱۷	سوی که گویب
۱۸	سوی که گویب	۱۹	سوی که گویب
۲۰	سوی که گویب	۲۱	سوی که گویب
۲۲	سوی که گویب	۲۳	سوی که گویب
۲۴	سوی که گویب	۲۵	سوی که گویب
۲۶	سوی که گویب	۲۷	سوی که گویب
۲۸	سوی که گویب	۲۹	سوی که گویب
۳۰	سوی که گویب	۳۱	سوی که گویب
۳۲	سوی که گویب	۳۳	سوی که گویب
۳۴	سوی که گویب	۳۵	سوی که گویب
۳۶	سوی که گویب	۳۷	سوی که گویب
۳۸	سوی که گویب	۳۹	سوی که گویب
۴۰	سوی که گویب	۴۱	سوی که گویب
۴۲	سوی که گویب	۴۳	سوی که گویب
۴۴	سوی که گویب	۴۵	سوی که گویب
۴۶	سوی که گویب	۴۷	سوی که گویب
۴۸	سوی که گویب	۴۹	سوی که گویب
۵۰	سوی که گویب	۵۱	سوی که گویب
۵۲	سوی که گویب	۵۳	سوی که گویب
۵۴	سوی که گویب	۵۵	سوی که گویب
۵۶	سوی که گویب	۵۷	سوی که گویب
۵۸	سوی که گویب	۵۹	سوی که گویب
۶۰	سوی که گویب	۶۱	سوی که گویب
۶۲	سوی که گویب	۶۳	سوی که گویب
۶۴	سوی که گویب	۶۵	سوی که گویب
۶۶	سوی که گویب	۶۷	سوی که گویب
۶۸	سوی که گویب	۶۹	سوی که گویب
۷۰	سوی که گویب	۷۱	سوی که گویب
۷۲	سوی که گویب	۷۳	سوی که گویب
۷۴	سوی که گویب	۷۵	سوی که گویب
۷۶	سوی که گویب	۷۷	سوی که گویب
۷۸	سوی که گویب	۷۹	سوی که گویب
۸۰	سوی که گویب	۸۱	سوی که گویب
۸۲	سوی که گویب	۸۳	سوی که گویب
۸۴	سوی که گویب	۸۵	سوی که گویب
۸۶	سوی که گویب	۸۷	سوی که گویب
۸۸	سوی که گویب	۸۹	سوی که گویب
۹۰	سوی که گویب	۹۱	سوی که گویب
۹۲	سوی که گویب	۹۳	سوی که گویب
۹۴	سوی که گویب	۹۵	سوی که گویب
۹۶	سوی که گویب	۹۷	سوی که گویب
۹۸	سوی که گویب	۹۹	سوی که گویب
۱۰۰	سوی که گویب		

This is a vertical strip of a traditional Chinese landscape painting. It depicts a narrow section of a scene, likely a river or a path, with mountains in the background and a small boat visible on the water. The style is characteristic of traditional Chinese ink and wash painting, with fine lines and subtle color washes.

A vertical strip of a textile design, likely a rug or tapestry, featuring a stylized bird perched on a branch. The bird is depicted in profile, facing left, with a dark body and a lighter, possibly yellow or cream, underbelly. It is surrounded by dark, pointed leaves and a small, light-colored flower or bud. The design is set against a light background, with the entire strip framed by a dark border.

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]



[illegible]











A miniature from the Shahnameh depicting a scene with a camel and a lion. The camel is on the left, and the lion is on the right, both facing each other. The background is a landscape with trees and a blue sky. The text at the top is in Persian script.





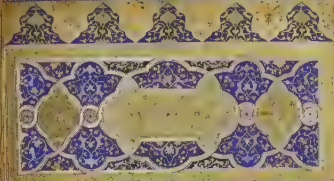
[illegible]

This image shows a vertical section of a textile pattern, likely a silk or cotton fabric. The design is a traditional East Asian motif, featuring stylized flowers, leaves, and birds. The pattern is rendered in a dark, possibly black or dark brown, ink or dye on a light-colored background. The flowers are stylized with multiple petals and a central spiral or dot. The leaves are elongated and pointed. The birds are depicted in various poses, some facing left and some right, with detailed feathers. The overall style is characteristic of traditional Chinese or Japanese textile art.

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible][illegible]



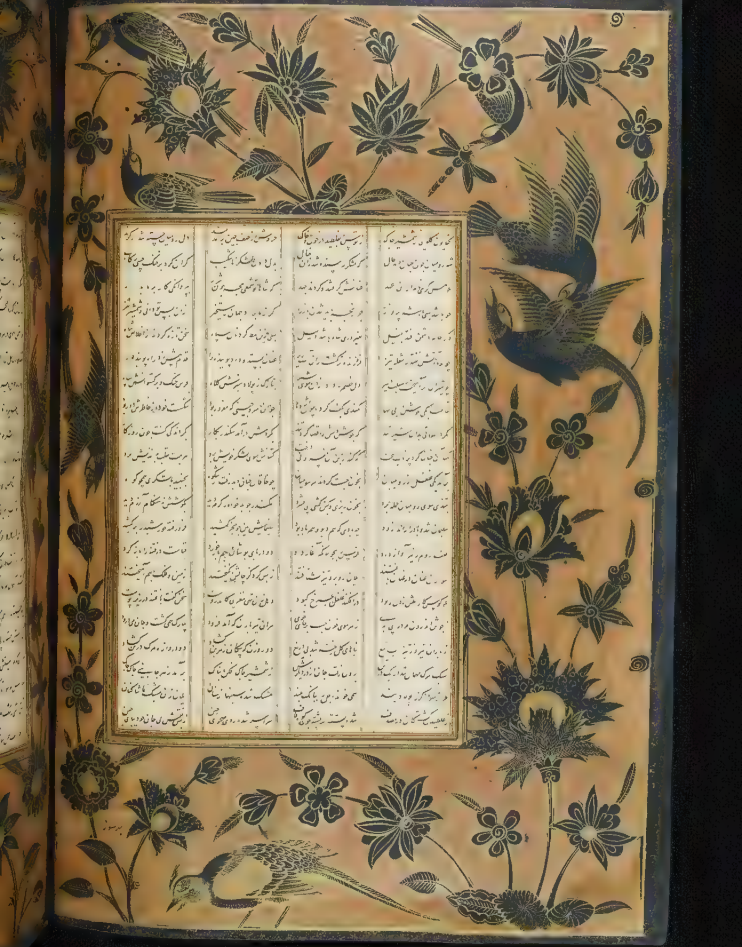




[illegible]

دل را به پسته نه کرد کرا کرد و رنگ من کرد بر واکن که برده زین پسته اقل و بیشتر حق تو کرد و زلفش قدمش را به پسته ورنگ درک نشسته کشت خود را به پسته گره دل گشت و رنگ هرست نیش در بینه بشکری جو گو کوشش شکام نه دم دورده و نشسته قوت از پاره کرد زین شکم نه نشسته زنگت از پاره کرد پارک کشت و جان کرد دور و دور که کرد زین شکم نه نشسته زین شکم نه نشسته زین شکم نه نشسته	در کشتن خفیه من کرد دل را به پسته نه کرد بر واکن که برده زین پسته اقل و بیشتر حق تو کرد و زلفش قدمش را به پسته ورنگ درک نشسته کشت خود را به پسته گره دل گشت و رنگ هرست نیش در بینه بشکری جو گو کوشش شکام نه دم دورده و نشسته قوت از پاره کرد زین شکم نه نشسته زنگت از پاره کرد پارک کشت و جان کرد دور و دور که کرد زین شکم نه نشسته زین شکم نه نشسته زین شکم نه نشسته	در کشتن خفیه من کرد دل را به پسته نه کرد بر واکن که برده زین پسته اقل و بیشتر حق تو کرد و زلفش قدمش را به پسته ورنگ درک نشسته کشت خود را به پسته گره دل گشت و رنگ هرست نیش در بینه بشکری جو گو کوشش شکام نه دم دورده و نشسته قوت از پاره کرد زین شکم نه نشسته زنگت از پاره کرد پارک کشت و جان کرد دور و دور که کرد زین شکم نه نشسته زین شکم نه نشسته زین شکم نه نشسته	در کشتن خفیه من کرد دل را به پسته نه کرد بر واکن که برده زین پسته اقل و بیشتر حق تو کرد و زلفش قدمش را به پسته ورنگ درک نشسته کشت خود را به پسته گره دل گشت و رنگ هرست نیش در بینه بشکری جو گو کوشش شکام نه دم دورده و نشسته قوت از پاره کرد زین شکم نه نشسته زنگت از پاره کرد پارک کشت و جان کرد دور و دور که کرد زین شکم نه نشسته زین شکم نه نشسته زین شکم نه نشسته
--	---	---	---

مهر کن که پسته نه کرد
در کشتن خفیه من کرد
دل را به پسته نه کرد
بر واکن که برده
زین پسته اقل و بیشتر
حق تو کرد و زلفش
قدمش را به پسته
ورنگ درک نشسته
کشت خود را به پسته
گره دل گشت و رنگ
هرست نیش در
بینه بشکری جو گو
کوشش شکام نه دم
دورده و نشسته
قوت از پاره کرد
زین شکم نه نشسته
زنگت از پاره کرد
پارک کشت و جان کرد
دور و دور که کرد
زین شکم نه نشسته
زین شکم نه نشسته
زین شکم نه نشسته







[illegible]

[illegible][illegible]

اگر چو دست خدمت سازد
 بجز داشت بران سرکش
 چنان پای بر آید و در
 زنی و بخون بران رخ
 خون بر نشو که اگر کار
 بر سر کار پیش کشد
 شمشیر پیشش فروز
 بسکه پیشش نه
 سنگ پیشش بران
 بران و سنگش کن
 زده شود پیشش فروز
 کن بر سر و بر سر
 نه که او را پیشش
 ز سرش کن که او را
 بر آنی بر سرش
 چو بر اندر پیشش
 بر کش حاجت نه
 خوش باشد بر سرش
 بر سرش بر سرش
 نه که او را پیشش
 سرش بر سرش

[illegible]



حوی جزید و در مسکن
 که بین نافه و پود
 که چون فرج پیکند پسر
 و زنده که ز ناز شاکم

چون که جبهه این غمخیز
هم از اول باده آفتاب
شده جلوه گزینان
در روز و پس جانم
بغض پر زلف را خرد

بسم الله الرحمن الرحيم

رون کرد و پسران آن چو ش
به حشمت مغارب آب کبر
ز نغمه کرامت پرش کز
آواز آید و نفس تازد
بازی حبیبش نغمه عشق خیزی

و لیکن به شهر می که در بزرگوار
که جیت کردند شاه قاجار

کینوی چمن زینت کشت
بفرخنده طالع در آمد
رخ را بسته بر کی چرخ
ز رخسار کلین سپاسم
کر و درون عشق محکم

سن ۱۲۰۰ زین سن ۱۲۰۱

میگرد در دم تقاضای شکر
 و محض رضایین قطع
 معنی ترغیب و تشویق
 سبک گشته و خشنی
 پیکر پوی و پستانکی

تبی کرد و نوخیشین سگان
فرمان بر می پیش فرمان کن

بسم روزی ز تو چشم بیا
ز یاد بهاری هوامشگری
بساط گل از پیش بزم کش
شده مشکبو غنچه از بر تو
کش و بوی گل حسن جلیب

شیرین بیگم کی خدمت میں

موبد پر سپر بزرگوار
 بر شمع مرغ غنوم چای
 غنومانی هبیل صبح خیز
 زانیدن مستری خوش
 کس از نه درج در شوی

کل و مسود و نقل می خوانند
پس جنبش مردمانی در میان
مردمی که شاد است از کارهای

فوری نیست ز بهر کام کم
 پیر زلف چو بنفشه کاش
 جزوی ز نور چرخ گشت
 زان کام دم کام کم
 گوئی هست ز رخسار چون گل
 عروس چو بنفشه کاش
 چراغ گل زده روشش
 خورشید چو بنفشه کاش
 نظار و کاش چشم ز کاش

محمد بن یونس بن عبد البر

بر تو میسر کرد بر کل سپهر
به نغمه کهن سپهر نغمه
تنای میخو رکان کردیت
گه تو تر مستغرق زمان در مهر
تن جنبه خاص ز غدا بی بر

ہوگا نہ بریے برابر آپس
 بجز بستان جو روشن
 بیک چشم ز در نظر کا





<p>چو در سینه یار بپای زده اند که شکسته یار چو در سینه یار بپای زده اند که شکسته یار چو در سینه یار بپای زده اند که شکسته یار</p>	<p>چو در سینه یار بپای زده اند که شکسته یار چو در سینه یار بپای زده اند که شکسته یار چو در سینه یار بپای زده اند که شکسته یار</p>	<p>چو در سینه یار بپای زده اند که شکسته یار چو در سینه یار بپای زده اند که شکسته یار چو در سینه یار بپای زده اند که شکسته یار</p>	<p>چو در سینه یار بپای زده اند که شکسته یار چو در سینه یار بپای زده اند که شکسته یار چو در سینه یار بپای زده اند که شکسته یار</p>
--	--	--	--



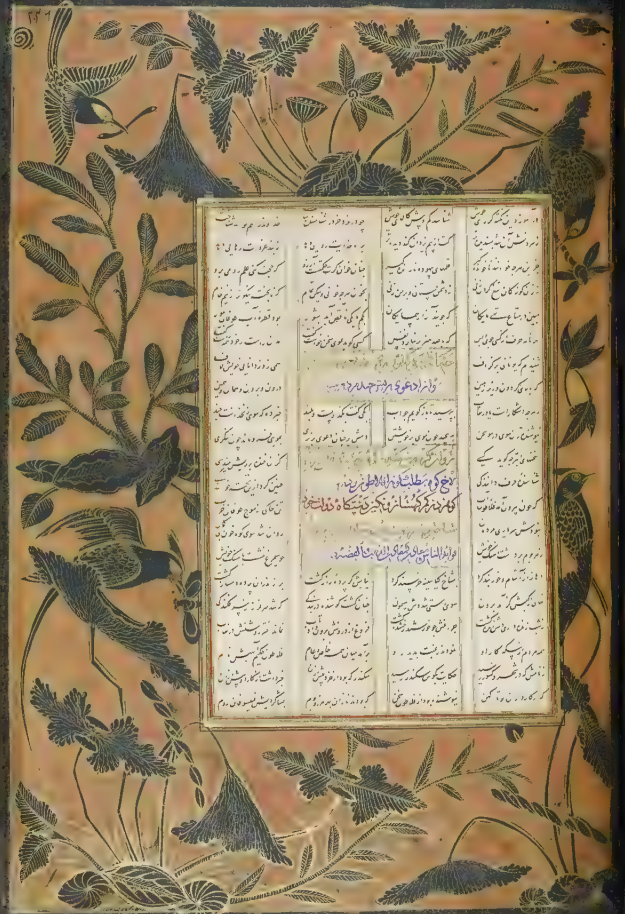
[illegible]

[illegible]

در سوزن کنگر مرغی
نزد نشین در بیداری
چرخ بر خورند آواز
ز کنگر کان تک کنگر
بین و باغسته یکجا
نه با صفت یکی یکی
شبه کم که در آن بگرفت
که به کار در آن در بیداری
در سوزن کنگر مرغی
نزد نشین در بیداری
چرخ بر خورند آواز
ز کنگر کان تک کنگر
بین و باغسته یکجا
نه با صفت یکی یکی
شبه کم که در آن بگرفت
که به کار در آن در بیداری

و این را در حق و در حق و در حق
و این را در حق و در حق و در حق
و این را در حق و در حق و در حق
و این را در حق و در حق و در حق
و این را در حق و در حق و در حق
و این را در حق و در حق و در حق
و این را در حق و در حق و در حق
و این را در حق و در حق و در حق

و این را در حق و در حق و در حق
و این را در حق و در حق و در حق
و این را در حق و در حق و در حق
و این را در حق و در حق و در حق
و این را در حق و در حق و در حق
و این را در حق و در حق و در حق
و این را در حق و در حق و در حق
و این را در حق و در حق و در حق



[illegible]

[illegible]

[illegible]

سبب کانی که از جامه چو کجاست می روی کرده بدست و شایع بهر توانی در چشم زار شاید که هر که از روی چو کشیده بر کجاست و اگر که در دامن شایع چو در دامن شایع که در دامن شایع که در دامن شایع	سبب کانی که از جامه چو کجاست می روی کرده بدست و شایع بهر توانی در چشم زار شاید که هر که از روی چو کشیده بر کجاست و اگر که در دامن شایع چو در دامن شایع که در دامن شایع که در دامن شایع	سبب کانی که از جامه چو کجاست می روی کرده بدست و شایع بهر توانی در چشم زار شاید که هر که از روی چو کشیده بر کجاست و اگر که در دامن شایع چو در دامن شایع که در دامن شایع که در دامن شایع
---	---	---

فایده یافتن من در این عالم
فایده یافتن من در این عالم
فایده یافتن من در این عالم

سبب کانی که از جامه چو کجاست می روی کرده بدست و شایع بهر توانی در چشم زار شاید که هر که از روی چو کشیده بر کجاست و اگر که در دامن شایع چو در دامن شایع که در دامن شایع که در دامن شایع	سبب کانی که از جامه چو کجاست می روی کرده بدست و شایع بهر توانی در چشم زار شاید که هر که از روی چو کشیده بر کجاست و اگر که در دامن شایع چو در دامن شایع که در دامن شایع که در دامن شایع	سبب کانی که از جامه چو کجاست می روی کرده بدست و شایع بهر توانی در چشم زار شاید که هر که از روی چو کشیده بر کجاست و اگر که در دامن شایع چو در دامن شایع که در دامن شایع که در دامن شایع
---	---	---

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]





سای که در چو کشت بود که در تشنه زنده بود تا در تشنه بزمین پست چون در آغوش و دی که بود چون در تشنه بزمین پست چون در آغوش و دی که بود چون در تشنه بزمین پست چون در آغوش و دی که بود	مغصوبان و سب و کف و کف و کف و کف چون در تشنه بزمین پست چون در آغوش و دی که بود چون در تشنه بزمین پست چون در آغوش و دی که بود چون در تشنه بزمین پست چون در آغوش و دی که بود	چون در تشنه بزمین پست چون در آغوش و دی که بود چون در تشنه بزمین پست چون در آغوش و دی که بود چون در تشنه بزمین پست چون در آغوش و دی که بود چون در تشنه بزمین پست چون در آغوش و دی که بود	چون در تشنه بزمین پست چون در آغوش و دی که بود چون در تشنه بزمین پست چون در آغوش و دی که بود چون در تشنه بزمین پست چون در آغوش و دی که بود چون در تشنه بزمین پست چون در آغوش و دی که بود
--	---	--	--

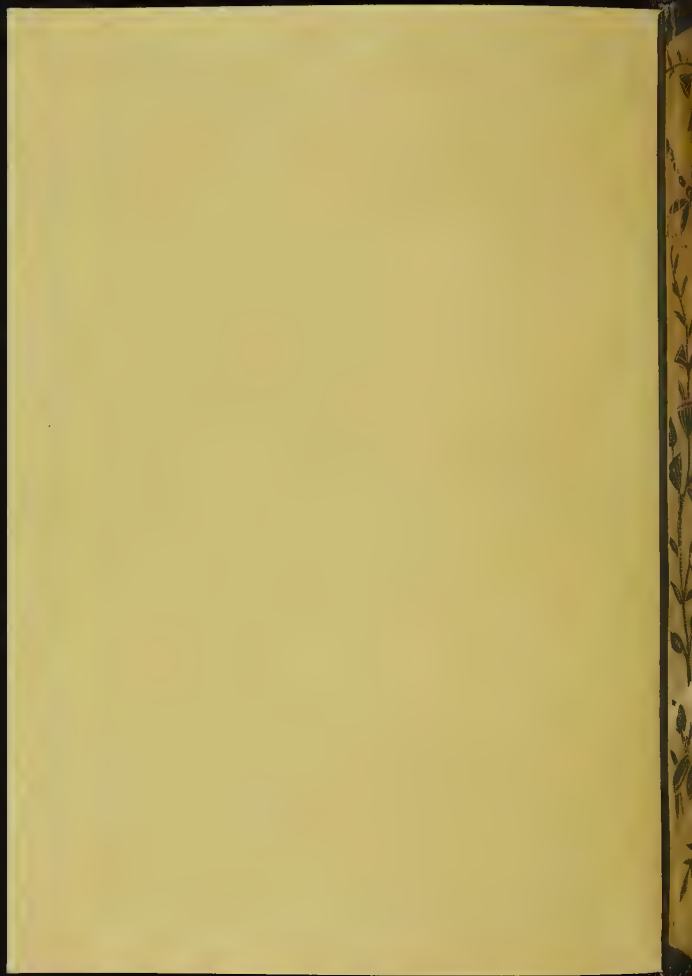
<p> کس که در ده انقب بر بوی آفتاب یک گشته در زوهر گشته نهشتی آفتاب من یات در من عشق بسید که در کاش بسید جان در گشته باکند خوشی که در بکند در ده ای که در بریده کسلی در بار بریده فی خنده که در بکند در خنده جفا در نعل که در بکند موی که در بکند جان که در بکند ناله که در بکند در ده ای که در بکند بریده کسلی در بار بریده فی خنده که در بکند در خنده جفا در نعل که در بکند موی که در بکند جان که در بکند ناله که در بکند </p>	<p> در ده ای که در بکند بریده کسلی در بار بریده فی خنده که در بکند در خنده جفا در نعل که در بکند موی که در بکند جان که در بکند ناله که در بکند در ده ای که در بکند بریده کسلی در بار بریده فی خنده که در بکند در خنده جفا در نعل که در بکند موی که در بکند جان که در بکند ناله که در بکند </p>	<p> در ده ای که در بکند بریده کسلی در بار بریده فی خنده که در بکند در خنده جفا در نعل که در بکند موی که در بکند جان که در بکند ناله که در بکند در ده ای که در بکند بریده کسلی در بار بریده فی خنده که در بکند در خنده جفا در نعل که در بکند موی که در بکند جان که در بکند ناله که در بکند </p>	<p> در ده ای که در بکند بریده کسلی در بار بریده فی خنده که در بکند در خنده جفا در نعل که در بکند موی که در بکند جان که در بکند ناله که در بکند در ده ای که در بکند بریده کسلی در بار بریده فی خنده که در بکند در خنده جفا در نعل که در بکند موی که در بکند جان که در بکند ناله که در بکند </p>
--	---	---	---

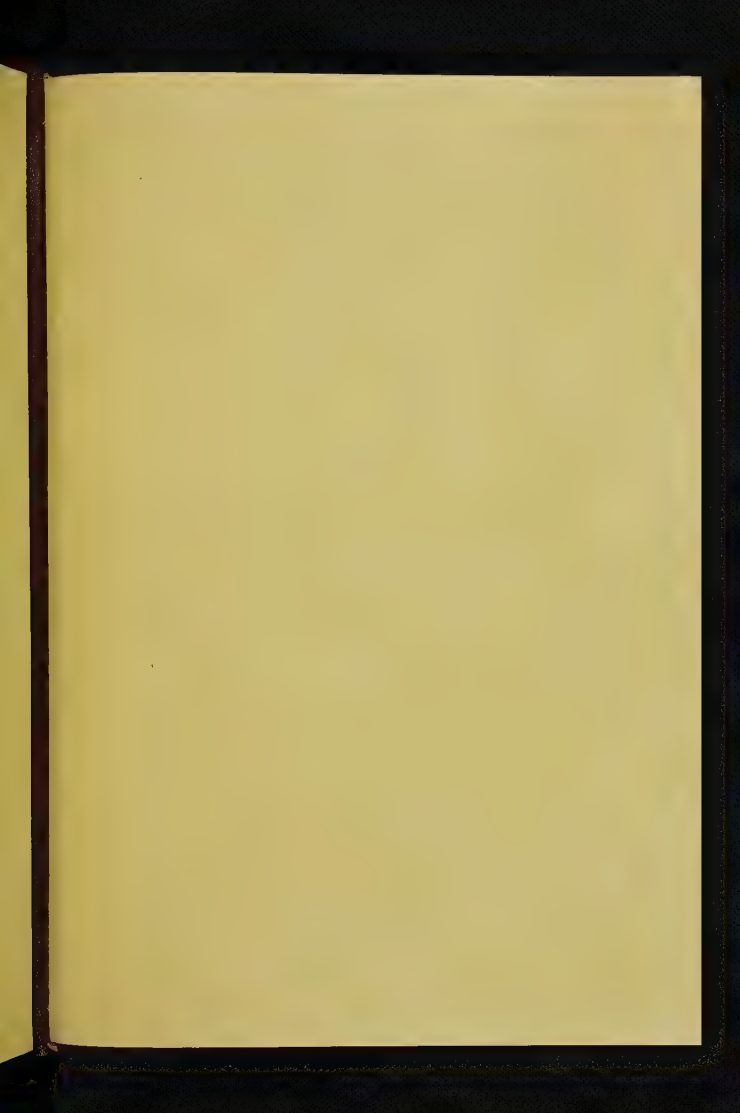




[illegible]

[illegible]



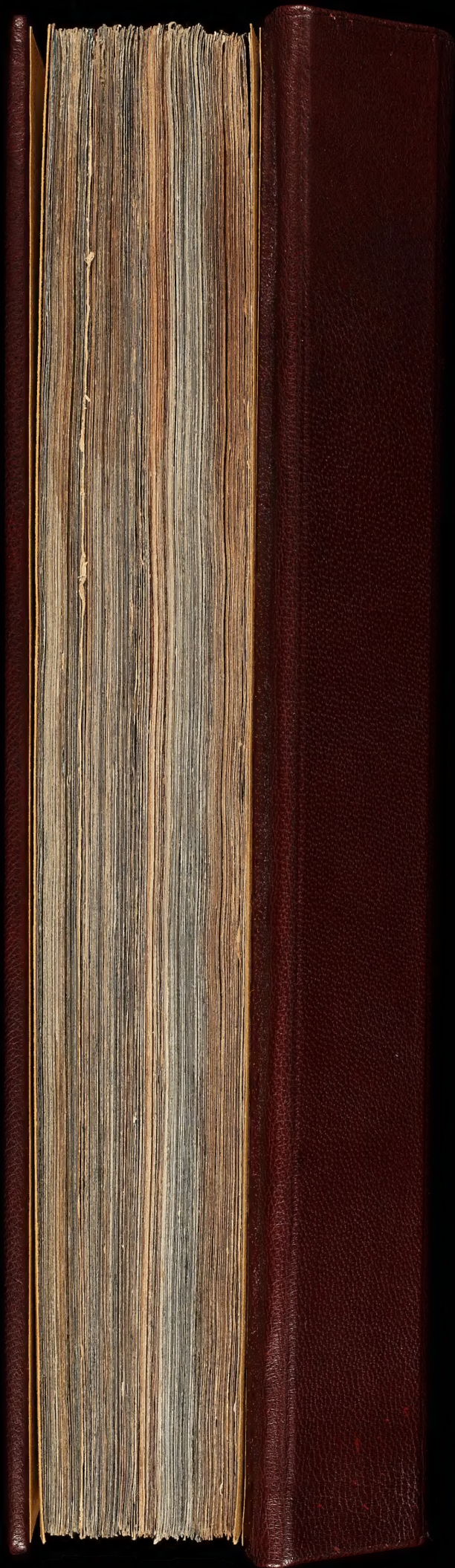














Ms. orient.
Fol. 1278